

با مقدمهٔ استاد
محمود شاه‌رخی (جذبه)

مجموعه شعر

شق القمر

به زهر کینه، تیغ فتنه تر کرد
«علی» را غوطه‌ور در خون سر کرد
شگفتا، هیچ‌کس این راز نگشود
چگونه کافری «شق القمر» کرد

محمدرضا سهرابی نژاد
(سهراب)

فهرست

۱۳	مقدمه
۲۵	یا رب!
۲۵	نهی دست
۲۵	ساده
۲۶	احد
۲۶	زالال
۲۶	یاد تو
۲۷	رحمت محض
۲۷	خطاط ازل
۲۷	بلال
۲۸	پاینده
۲۸	جذبه
۲۸	لال
۲۹	هو هو
۲۹	آفتابگردان
۲۹	معاد
۳۰	دراز دستی

بی‌درد	۳۰
هبوط	۳۰
توبه	۳۱
پیشانی	۳۱
صراف	۳۱
فرشته	۳۲
شب قدر	۳۲
امتحان	۳۲
میلاذ	۳۳
صلوات (۱)	۳۳
جرا	۳۳
گل	۳۴
تکبیر	۳۴
اقدام	۳۴
مدرس عالم	۳۵
گل کاشتن	۳۵
گل محمدی	۳۵
قند مکرر	۳۶
دُر یتیم	۳۶
کوثر	۳۶
بوسه ممنوع	۳۷
صلوات (۲)	۳۷
شهید عدل	۳۷
شمشیر نفاق	۳۸
سایه خورشید	۳۸

- ولایت ۳۸
- صدای عدل ۳۹
- شوق القمر ۳۹
- آی مردم ۳۹
- مولا ۴۰
- سپیده ۴۰
- عدالت ۴۰
- گریه بی صدا ۴۱
- ای مدعی ۴۱
- سوک ۴۱
- مارفین ۴۲
- شوق ۴۲
- یاس کبود ۴۲
- نوای غم ۴۳
- یاقوت شکسته ۴۳
- ماه ۴۳
- گلدان شکسته ۴۴
- بی مزار ۴۴
- یاقوت ۴۴
- آب پاکی ۴۵
- چراغ بقیع ۴۵
- بوسه ۴۵
- غریب ۴۶
- عمامة سبز ۴۶
- داغ گل ۴۶

۴۷	خورشید خونین
۴۷	غروب
۴۷	ملاتک
۴۸	جبرئیل
۴۸	سرافرازی
۴۸	گواه
۴۹	شهید زنده
۴۹	خطبه
۴۹	مهمان
۵۰	امام توس
۵۰	زائر
۵۰	امام عشق
۵۱	غربت انسان
۵۱	عدل و امان
۵۱	آرزو
۵۲	شمشیر عدالت
۵۲	منجی
۵۳	مار
۵۳	داغ تو
۵۴	(۱)
۵۴	(۲)
۵۴	(۳)
۵۵	(۴)
۵۵	(۵)
۵۶	بهار کوفه

- ۵۸ امیرمؤمنان
- ۶۰ انسان
- ۶۱ مرگ سرخ
- ۶۲ وقف مردم
- ۶۳ رستگاری
- ۶۴ کوفه
- ۶۷ ماه و خورشید
- ۶۸ سفره افطار
- ۷۰ میلاد
- ۷۱ بت شکن!
- ۷۲ اهل صفه
- ۷۳ بدرود باران
- ۷۵ ناگهان زلال
- ۷۶ کوه، دریا، چاه
- ۷۸ عدل مجسم
- ۷۹ خداگونه
- ۸۱ میثم تمار
- ۸۳ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
- ۸۴ معراج سرخ
- ۸۵ صدای پای آب
- ۸۷ قبله‌نما
- ۸۸ خرمای باور
- ۹۰ باران آبشار
- ۹۲ ابر و ماه
- ۹۳ راه

- ۹۴ درد سختگو
 ۹۶ خط‌نگاه
 ۹۷ هاله و ماء
 ۹۸ چشم باده فروش
 ۹۹ خلیفه شبگرد
 ۱۰۱ تسبیح خون
 ۱۰۳ نخل آه
 ۱۰۴ شب و چاه
 ۱۰۵ ابوالحسن
 ۱۰۶ ستاره دنباله‌دار
 ۱۰۷ شعله جاوید
 ۱۰۹ نجف
 ۱۱۱ شبچاه
 ۱۱۳ مولا
 ۱۱۴ گریه کوه
 ۱۱۶ پهلو شکسته
 ۱۱۷ اُمّ آب
 ۱۱۹ آرزو
 ۱۲۱ مسافر
 ۱۲۲ امید پنهان
 ۱۲۵ از این قلم منتشر شده است:

مقدمه

تو خود چه آیتی

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی

آفریدگار یکتا و یگانه که با قلم صنّع و قدرت خویش نقش موجودات را بر صحیفهٔ زمان رقم می‌زند و هر موجودی راویزگی خاص می‌بخشد، گاهی با کلک حیرت‌زا و اعجاب‌آفرین خود نقشی را بر لوح زمان تصویر می‌کند که جمیع متفکران و صاحب‌نظران از مشاهدهٔ آن دچار شگفتی و بهت‌زدگی می‌شوند، گویی آن زیبای مطلق بر آن بوده تا آینه‌ای از جلال و جمال خویش را در مرآت و منظر آفریدگان قرار دهد تا در آن عظمت و شکوه و زیبایی ذات مطلق را به نظاره بنشینند، آری آن آینه تابناک و خدانما، امام عارفان و مقتدای موحّدان و پیشوای آزادگان علی‌علیه است که بحق مرآت جلال و جمال الهی است. بار خدایا! عزّت و عظمت، تو را سزد که در وجود یک انسان این همه فضیلت و کرامت و صفات متضاد گردآوری که عقل را

در عقال حیرت پای‌بند می‌سازد و اندیشه را در ورطه بهت و سرگردانی می‌افکند. او کیست؟ نامش علی است یعنی نام خدا، دستش یدالله است. چشمش عین‌الله است، خورش ثارالله است، زادگاهش کعبه است، ولادتش در ماه رجب است، شهادتش در مسجد است، عروجش به ملکوت، در لیالی قدر است، در او آن همه صفات متضاد گرد آمده که هر متفکری را دچار حیرت می‌کند، از دیدن سیمای یتیم و بینوا چونان ابر بهاران سرشک از دیده می‌بارد و در عرصه نبرد، ابطال و قهرمانان را با ضربتی از پای در می‌آورد، بر قلمروی بدان وسعت فرمان می‌راند لباس او دو جامه مندرس و خوراکش نان جوین و نان خورشش پاره‌ای نمک است، با دست خود چاه حفر می‌کند و نخلستان به بار می‌آورد و آن را وقف بینوایان و مستمندان می‌کند و کفش خود را با دست وصله می‌زند، در بلاغت و فصاحت بی‌نظیر است و در قضاوت بی‌بدیل، در عبادت چنان است که به امام سجاده علیه السلام که زیور عابدان لقب یافته گفتند که چرا این همه در عبادت بر خود مشقت روا می‌داری؟ گفت: کدام عبادت؟ عمل من در جنب عبادت‌های نیای بزرگوارم «علی» چیزی محسوب نمی‌شود. بی‌سبب نیست که آن منبع فضائل و بحر بی‌کران عظمت و شکوه، چنان تجلی کرد که جمعی به حیرت افتاده او را خدا خواندند و به الوهیت وی قائل شدند. چه زیباست سخن شهاب شوشتری در این معنی، شهاب در قصیده‌ای گوید:

ای کردگار گفته ثنای تو، یا علی
وی روزگار خوان عطای تو، یا علی

غالیّت گفته واجب و من ممکن، ای عجب
 کاین هر دو هست و نیست سزای تو، یا علی
 بُد یک وجب قبای و جوب آر قصیر تر
 زیبنده بُد به قد رسای تو، یا علی
 نیز «ابن ابی الحدید» معتزلی که شارح نهج البلاغه امام است
 در قصیده‌ای چنین گوید:

«ای برق! هرگاه به زمین غری «نجف» رسیدی به او بگو آیا
 می‌دانی چه کسی در تو، به ودیعه نهاده شده؟ در تو ابراهیم و
 موسی و عیسی و سپس محمد - سلام الله علیهم اجمعین - را به
 امانت نهاده‌اند، بلکه جبرئیل و میکائیل و فرشتگان عالم قدسی
 جای دارند، سپس گوید: نه، بلکه در تو نور خداست - جلّ جلاله -
 که بر دیده‌ی صاحبان بصیرت و بینش، لمعان و درخشش و تابش
 دارد، آری چنین است و برخی که در فطرتشان استعداد این
 بینایی نیست تنها به ظاهر می‌نگرند و از دیدن حقایق محروم‌اند
 و به گفته عارف ربّانی، عطار:

ای پسر تو بی‌نشانی از علی
 عین و ییا و لام دانی از علی
 امام علی علیه السلام آن جلوه جمال الهی و آینه کمال نامتناهی
 است که مرزها را در نوریده و ذهن و ضمیرهای پاک و حق طلب را
 تسخیر کرده و این گرایش و عشق در چهارچوب اعتقادات آیین و
 مذهب خاص، محدود نمی‌شود، بلکه عشقی است عام و ارادتی
 بیرون از مقررات خاص و عام، چه بسیار از بزرگان و متفکران و
 سخنوران ادیان دیگر حتی کسانی که اعتقاد مذهبی ندارند زبان
 به ستایش و ثنای این امام راستین و اعجوبه خلقت گشوده‌اند:

کس ندانم که در این شهر گرفتار تو نیست
هیچ بازار چنین گرم چو بازار تو نیست
سرو زیبا و، به زیبایی بالای تو، نه
شهد شیرین و، به شیرینی گفتار تو نیست
خود که باشد که تو را بیند و عاشق نشود
مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست
من سری دارم و در پای تو آش خواهم باخت
خجل از ننگ بضاعت، که سزاوار تو نیست
هر چند سبب اطالة کلام می شود دریغ می آید که سروده
شاعری از دیار غرب را که انطباق تام با عشق شورانگیز
دوستداران آن مظهر جلال و جمال را زیور این مقال ندارم گوید:
«محبوب من! تو چه کرده ای که هیچ کس را در برابر جاذبهات
یارای پایداری نیست؟ چه کرده ای که قلمرو تو همچون کشور
خدایان بی کران است، من دیده ای داشتم و هم صاحب دلی بودم،
با نخستین دیدار تو، تاب و توان از کف دادم و هر آنچه را داشتم
در طبق اخلاص نهادم و به تو تقدیم کردم. خیالم شیفته تو شد و
عقلم از میدان زور آزمایی گریخت و دلم از همان دم فرمان تو را
گردن نهاد، خویش را غلام تو یافتم و از این بندگی پشیمان
نشدم، جمال تو را دیدم که بی همتا بود، دیدگانت را دیدم که
فروغشان چشمان مرا خیره کرد، صدای دلپذیر تو را شنیدم که
در گوشم چون نوای موسیقی طنین انداخت، این همه زیبایی تو
را دیدم، دل به تو دادم.»
آری انسان، دوستدار زیبایی و کمال است. و دلباخته شکوه و
جلال، و امام علی آینه تمام نمای فضائل و زیبایی اوست. نه

تنها در قلمرو زبان فارسی که به زبان‌های مختلف، عاشقان
فضیلت و آزادی و عدالت ستایشگر این امام همام بوده‌اند و
شاعران و سخنوران پارسی زبان از آغاز تا اکنون، مراتب ارادت و
عشق خویش را به پیشگاه آن مظهر جلال و جمال الهی تقدیم
داشته‌اند و به گفته غبار همدانی:

روزی که می‌گرفتند پیمان ز نسل آدم
عشق از میان ذرات در جستجوی ما بود
زان پیشتر که نوشد خضر آب زندگانی
ما را خیال لعلت سرمایه بقا بود

اینک مجموعه‌ای که فراروی ماست با عنوان «شق القمر»
سروده شاعر توانا و مخلص و دردمند معاصر جناب آقای
محمد رضا سهرابی‌نژاد است. بنده، بدون مدهانه و مبالغه
می‌گویم اثری است بسیار شیوا و پر شور که از مشرب زلال اعتقاد
و ارادت این سخنور حق پرست، تراوش کرده است و برخی از
عناوین و ابیات آن در اوج شیوایی و رسایی و حاکی از شور اعتقاد
آن بزرگوار است.

ایشان با بکارگیری شیوه سنتی و روش متقدمان با تعبیر و
ترکیبات بدیع و مضامین نو، تأثیری شگرف به شعر خویش
بخشیده، در آغاز قصیده‌ای درج است با این بیت در مطلع که:

شیبی گشتم به دنبالت تمام کوفه زارت را
ندیدم رد پای غنچه‌ای از نوبهارت را

و پس از آن به ابیاتی بس شورانگیز و پر محتوا و تصاویری بس
ژرف و دلپذیر بر می‌خوریم که حقاً در خور تقدیر و تحسین است
نظیر این ابیات:

غریب آشنایان! زخمی چهل و جنون و جور
 هزاران چاه اندک بود درد کوهوارت را
 ز دوش کوهی از اندوه برمی داشت لبخندی
 که مرهم بود زخم کتف‌های بردبارت را
 چو حقی پایمال باطلی می گشت اندوهش
 تکان می داد کوه شانه‌های استوارت را
 دوباره کاخ‌ها بلعید کوخ بینوایان را
 چو دشمن برگرفت از بی پناهان، سایه سارت را
 چراغ قصرها، از روغن بیچارگان روشن
 بدم بار دگر توفان خشم و انزجارت را
 و...

یا شعری با عنوان «ماه و خورشید» بدین مطلع:

وقتی که شب می ریخت بر شانه‌های ماه
 مردی رها می شد از غربتی جانکاه
 از خدعه‌ها خسته، دل بر خدا بسته
 در سایه‌ها می جست یک مأمن دلخواه
 وقتی که هیئاتش، سوز مناجاتش
 از خاک تا افلاک، پر می کشید آن گاه:
 غمگین فلک می شد گریان ملک می شد
 طوفان پیامی کرد گلبانگ یا «الله»
 گر ماه کنعان روز از چاه سر بر کرد
 خورشید کوفه، شب، می بُرد سر در چاه.

یا شعری با عنوان رستگاری با این ابیات:

اذان صبح، ز چشمان کوفه خواب گرفت
 ز خواب جَست سیاهی، به رخ نقاب گرفت
 جمود و جهل و تعصب، همین مثلث شوم
 به شکل تیغ، هدف، فرق آن جناب گرفت
 میان هاله خون ماه دست و پا می‌زد
 خبر به شهر درآمد که آفتاب گرفت

و سروده‌ای در وصف میلاد فرخنده امام:

گرفته کوزه «می» روی دوش می‌آید
 نسیم ماه رجب می‌فروش می‌آید
 زمان به کام زمین جرعه جرعه «می» ریزد
 ز عرش و فرش خدا نوش‌نوش می‌آید
 صفا و مروه صفایی گرفت از قدمش
 ز عشق اوست که زمزم به جوش می‌آید
 به هر طرف که کنم روز شش جهت، بینم
 سلام یوم وُلدت به گوش می‌آید
 ابولهب خطرا حساس کرده است مگر
 عبوس، خسته، پریشان، خموش می‌آید
 به قصد بُت‌شکنی در حرم، همین فردا
 تبر به دست «علی» با خروش می‌آید.

و شعری با عنوان «اهل صفه» که تصویری است از دوگانگی
 زندگی یعنی اشرافیت و فقر و تقواپیشگی و هواپرستی. شعر
 میلاد او:

نهج البلاغه در دست

سر مست

به تماشا ایستاده ام

در گذری از کوچه های پر رمز و راز و،

پیچاپیچ

مردی فاتح

ترانه «یا دنیا طَلَّقْتُكَ ثلاثاً»

بر لب

امشب،

از بزرگترین جهاد می آید و

شادمانه

به دیدار خدا

می رود.

یا شعری با عنوان خداگونه یا صدای پای آب یا قبله نما یا

باران آبشار یا ابر و ماه و درد سخنگو. بی مناسبت نیست بیتی

چند از شعر درد سخنگو را به نقل بیاورم که تصویری است در

خور توجه:

این جا همه «من» اند و دم از او نمی زنند

در راه عشق گام تکاپو نمی زنند

هان! برترین خلاق این عصر در کمال

با کمترین غلام تو پهلوانی نمی زنند

بسیار پینه بسته جبین ها، که در عمل

با ضارب حقیر شما، مو نمی زنند

در شهر شهره اند ولیکن به این و آن

بهر نجات مضطربی رو نمی‌زنند
گویند کاسبیم و حبیب خدا، ولی
کالای خویش را به ترازو نمی‌زنند
بس «طلحه» و «زبیر» که فربه شدند و حال
در پیش پای عدل تو زانو نمی‌زنند
بس چلچراغ قصر نشینی که هیچ‌گاه
در کلبه‌های عاطفه، سوسو نمی‌زنند
دکان بی‌متاع شده خانقاه‌ها
درویش‌ها به عشق تو هوهو نمی‌زنند
مانده غریب مثل تو نهج‌البلاغه‌ات
سر‌ها، سری به درد سخنگو نمی‌زنند

دریفا، در این مقال، مجال آن نیست که به ابیات بیشتری
استشهاد شود و نمونه‌های زیبا و جالب دیگری عرضه گردد.
اینک، خود مجموعه شورانگیز و عاشقانه «شق القمر» فراروی
شیفتگان و دلدادگان مولای متقیان است و آنان که صاحب ذوق
و واجد انصاف‌اند. این حقیقت را خواهند پذیرفت که سروده‌های
این مجموعه، طوری است و رای طور متداول، و در می‌یابند که
این سخنان از چشمه‌سار اعتقاد و اخلاص شاعری تراوش کرده
که عاشق است، نه دربند آرایه‌های لفظی و صنایع تصنعی، بلکه
جوشش و تراوشی است از منبع فطرتی پاک که بادلدار و محبوب
خود بدون تکلف نجوا کرده، در عین حال، شعر او شفاف، زلال و
شیوا و رسا و دارای تعبیر نو و ترکیبات بدیع است، طرفه این که
کل این مجموعه - بجز چند رباعی، دوبیتی - و دوسه شعر دیگر،
حاصل ماه مبارک رمضان امسال است که شور عشق و انگیزه

اخلاص، محترک سراینده بوده و به حق نامی شایسته یعنی «شق القمر» برای آن انتخاب کرده است. بدون تردید او در سرودن این مجموعه از سوی حضرت حق و عنایت آن بخشنده مطلق مورد تأیید بوده است، و بی مناسبت نیست که عرض کنم سوگند به شکوه و جلال خداوند و مرتبت و منزلت مولای متقیان که بنده با مرور بر سروده‌های این مجموعه مکرر سرشک از دیدگانم جاری شد و تحت تأثیر عشق و اخلاص سراینده قرار گرفتم و این نشان ارتباط و مناسبت شاعر است با ممدوح خود. طلیبات از بهر که، لطّیبین

خوب خوبی را کند جذب این یقین
در هر آن چیزی که تو ناظر شوی

می‌کند با جنس بسیر ای معنوی
دریغ است که در این دوران کمتر کسی از شاعران را می‌بینم
که بدین مقوله‌ها بپردازند و در این وادی گام بردارند. شاید
چنین اقدامی را دون شأن خود می‌دانند، متأسفانه در این عصر
شاهد و ناظر سقوط و انحطاط ادبیاتیم و اکثر سروده‌ها با
مضامینی مجازی و سطحی و تکراری عرضه می‌شود که مایه
تأسف است.

نکته‌ای که در پایان باید بدان اشارت شود این است که در
آثار همه شاعران و سخنوران، غث و سمین و فراز و فرود وجود
دارد و این مجموعه نیز از این قاعده مستثنی نیست اما به جرأت
عرض می‌کنم که در آن کمتر به لغزشی فاحش برخوردیم و اگر به
ندرت قصوری ملاحظه شد در جنب مضمون و مفهوم زیبایی آن
در خور نقد نبود و به گفته مولانا:

موسیا آداب دانان دیگرند
سوخته جان و روانان دیگرند
گر خطا گوید ورا، خاطی مگو
ور شود پُر خون شهید او را مشو
خون، شهیدان را ز آب اولی تر است
این خطا از صد ثواب اولی تر است
در پایان مزید توفیق سخنور مخلص و عاشق صادق جناب
محمد رضا سهرابی نژاد را از پیشگاه پروردگار بخشنده و مهربان
خواستارم. والسلام.

محمود شاهرخی

۸۲/۱۲/۱۴